

## امروز نیز بارانی است

☑ آنایتا خورشیدی

و باز باران  
من، فاطراتم و...  
فیس فیس فیس  
دستش را گرفتیم  
بالا رفتیم پله‌ها را  
یکی یکی یکی  
از آن بالا  
زمین سبز بود، فورشید پیرا  
پشمانم را بستم  
دیگر نه زمین سبز بود  
نه فورشید، پیرا  
اما تو، اما فاطرات...  
و باز بارانی که می‌بارم برایت  
پشمانی سرخ  
بوسه‌هایی فشک  
نگاهی سرد  
پارچه‌هایی ساکت...  
و باز...  
و باز نیامدنت، و باز باران  
و باز کتابی که آمدنت را از آن طلب می‌کنم  
قرآنی فیس  
آینده نزدیک است!!!  
سرنوشتت را عوض کن  
گذشته، گذشته  
دیگر از آن تو نیست  
تو لایق بهترین‌هایی  
پس...  
کاز بزن، نترس  
هستم... همیشه...!



## بگذریم از شب

◆ زنده باد محسن پزشکیان

بگیر دست مرا  
و نبض مرتعش گرم مهربانم را  
که زیر پنجه‌ی تو به تکرار می‌رسد  
بفشار  
و بگذار از همه‌ی کوچه باغ سبز خیال  
بگیر دست مرا  
که عاشقانه بخوانیم و بگذریم از شب  
چه بی تو بی تا  
چه بی تو غمگینم  
ولی صدای نفس‌های عاشقانه‌ی تو  
صدای شب پره‌ای حتی  
صدای دور و پریشان بال شب پره‌ای  
سکوت این شب غم بار را نمی‌شکند  
تو را به باد سپردم  
تو را به آب  
تو را که شب همه شب  
در آینه‌ی چشمم سرود می‌خواندی  
تو را به دشت پریشان سوخته در آفتاب سپردم  
تو ای عروس دیار خورشید و زورق و دریا  
همیشه مثل نسیم  
کنار بیری لرزان آب‌ها بنشین  
و مثل شاخه‌ی ماه  
مقیم خلوت شب‌های بی‌قرارم باش  
و تا سپیده‌ی صبح  
کنار سوسوی فانوس‌های دریایی  
در انتظارم باش



## اوج یک سکوت

● ندا جمشیدزاده

آغاز می‌شوی و جهان شعر می‌شود  
با واژه‌ها به سمت غزل راه می‌کشی  
وقتی قلم سپرده به چشمت می‌شود  
در شاعرانه‌ها دلی گمراه می‌کشی  
نقشی که روبروی خودت شعر کرده‌ای  
دارد بدون بودن تو درد می‌خورد  
می‌خواهد از خودش نقی دورتر شود  
وقتی لگد از این همه نامرد می‌خورد  
دور و برت غزل به تعادل رسیده است  
خورشید در حوالی قلبت نشسته است  
اینجا دلی گرفته جهانم بدون تو  
اینجا دلم به رهگذری دل نبسته است  
تو رفته‌ای به سمت کجای نرفته‌ای  
روح مرا درون خودت جا گذاشتی  
این من که با تو می‌پرد از قاب یک غروب  
باور کنم چگونه که تنها گذاشتی  
با ذره ذره‌های پراکنده‌ام هنوز  
در شعرهای گفته‌ام چو فریاد می‌شوم  
می‌افتم از فراز دل از اوج یک سکوت  
چون قاصدک به دست تو بر باد می‌شوم  
آغاز می‌شوی و جهان شعر می‌شود  
تو شاعر جدید غزل‌هام می‌شوی  
آواز روی بام تاللو رسیده است  
تو بی‌خیال غصه‌ی فردام می‌شوی



## بغض

☞ سمانه افشاریان - ۱۴ ساله

بغض اومده راه گلمو بسته  
بازم مٹ شیشه دلم شکسته  
چقدر باید بگم که باورت شه  
نگاه تو بد به تکام نشسته  
عاشقم و خدا خودش می‌دونه  
خاطرات تو ذهن من می‌مونه  
مثال قصه‌های درد لیلی  
که آدما رو می‌کنه دیونه  
باید همیشه عاشقت بمونم  
قصه‌ی عشقو تو گوشت بخونم  
بهت بگم از دل بی‌قرارم  
که تا همیشه پیش تو می‌مونم



## تو خدای منی

◆ هانیه سبزواری - ۱۳ ساله

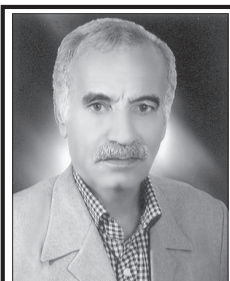
تو خدای منی و منم همون بنده‌ی تو  
اومده پیش تو شاید بشه شرمنده‌ی تو  
دس من خالی و کاسه‌ی گدایی پیش روم  
رو نکردند به من، عزیز بخر تو آبروم  
می‌دونم که این دفعه رومو زمین نمی‌زنی  
آبرومو می‌خری خریدار اشک منی  
هستیمو ازم بگیر، گریه‌هامو ازم بگیر  
حرف زدن با تو و حال دعامو ازم بگیر  
با تو سامون می‌گیرم بذار پریشونت باشم  
طعم عشقو بچشم با تو و مجنونت باشم  
یه مژه نگاه تو این همه غوغا می‌کنه  
لیلی و مجنونو آواره‌ی صحرا می‌کنه  
تو خدای منی و منم همون بنده‌ی تو  
وفا و مهر تو کرده منو شرمنده‌ی تو  
قد ارزن نمی‌ارزن همه‌ی عبادت‌ام  
منو دست خالی و آرزوها و حسرت‌ام



## همای دل من

☞ اکرم مختاریان

از قضا آمد و بر شاخه نشست  
مرغک زیرک و دل‌داده‌ی مست  
قفل سخت دل ما را که شکست؟  
که پرید از قفس و دل به تو بست؟  
کی به گلزار تو ره یافته بود؟  
که بر آن شاخه به رؤیای نشست  
عشق در غنچه‌ی اسرار شکفت  
دل من در تب احساس شکست  
مرغ زیرک به گلستان پر زد  
آن همای دل من رفت ز دست  
باز آواره ز هجران تو گشت  
از قضا آمد و بر شاخه نشست



## منتظر آثار و مطالب شما هستیم

لطفاً جهت چاپ آثار در این صفحه، مطالب خود را با خط خوانا (ترجیحاً تایپ شده)، با ذکر نام و نام خانوادگی، سن و تلفن تماس در یک روی کاغذ نوشته و به دفتر روزنامه ارسال نمایید. ضمناً مطالب ارسالی، برگشت داده نمی‌شوند.

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر